

### از مامان تا منصور

روز ششم جشنواره به جمعه افتاد و جمعیت بیشتری در سالن‌ها حضور داشتند. روز بارانی جشنواره و دو فیلم «مامان» و «منصور» که در یادداشت امروز به آنها می‌پردازیم.

■ **مامان**؛ یک مادر ایرانی

آرش انیسی پس از تجربه کارهای فنی در سینما که نخستین کارش در این زمینه «دموکراسی در روز روشن» بود که پس از آن به کار تدوین در سینما پرداخت. انیسی بعدش فیلم‌های کوتاه «بازتاب یک ذهن ناتمام» و «در سوگ سیاوش» را ساخت و حالا با نخستین فیلم بلندش «مامان» در جشنواره سی و نهم حضور دارد. گرچه فیلمنامه این کار در سال ۹۶ نوشته شده است. فیلم درباره قصه مادری است که از همسرش جدا شده و با تاکسی کار می‌کند. زنی که هنوز برای خانواده شوهر سابقش دوست داشتنی است اما فرزندانش او را پیرزنی بداخلاق و غرغرو می‌دانند. در واقع «مامان» قصه یک خانواده جنوبی است که پیش از انقلاب زندگی راحت و مرفهی داشتند و پس از جنگ و از دست دادن شغل پدر و مادر خانواده در شرکت نفت به تهران مهاجرت کردند. فیلم درباره رنج یک مادر و رنج مادرانه است. حضور رویا افشار در نقش مادر پس از سال‌ها دوری از سینما یکی از نقاط عطف فیلم است و چه بسا بتواند به نقطه عطفی در کارنامه‌اش بدل شود و پس از این شاهد حضور بیشترش در فیلم‌ها باشیم. تلاش این بازیگر در نشان دادن چهره‌ای خارج از کلیشه‌ها درباره مادر، موفق از آب درآمده است. او توانسته است با نوع بازی خود این نکته را به مخاطب یادآوری کند که مادر همیشه آن چهره آرام و ازخود گذشته نیست که در همه زمینه‌ها مورد احترام بچه‌ها باشد. ظرافت‌های بازی رویا افشار در به‌وجود آوردن لحظاتی خاص و در عین حال باورپذیر از زنی که زندگی‌اش در زمان جنگ شکل گرفته و زندگی ناموفقی داشته و دوره‌های بسیار سختی را سپری کرده است تا حد زیادی موفق بوده است. او با درک درستی که از نقش داشته و احتمالاً تجربه‌های زیسته‌اش در موقعیت مادرانه بخوبی از پس نقش برآمده و توانسته رنج و دردها و امید و نگرانی‌های یک مادر ایرانی را به تصویر بکشد. اساساً فیلم مامان روایتی است از مادر ایرانی. مادری که در فراز و نشیب‌ها و غم و شادی‌های زندگی همچنان مادر می‌ماند و برای فرزندانش هر چند با نیش و کنایه آنها همراه شود، می‌جنگد. ضمن اینکه بازنمایی زنی که رانندگی می‌کند به کنش مندی اجتماعی او اشاره کرده و از ظرفیت دراماتیکی این شغل در خدمت داستان بهره برده است. داستانی از زندگی تراژیک یک مادر در سه قطع زمانی. مادری تنیده در باورهایش که گویی همین وضعیت خود و پیرامونش برسد. خاطرات و رنج گذشته او از جنگ و آوارگی در آبادان زخم‌هایی در خاطره او کاشته که اکنون او را در چنبره‌ای از درد قرار داده است. شاید



نوشته چتری

ریتم کند قصه نمادی از درون این مادر باشد که زندگی بر او کند و آرام می‌گذرد. فیلمی جمع و جور و ارزان که البته به‌عنوان یک فیلم اولی قابل قبول به نظر می‌رسد. «مامان» بواسطه موضوعش می‌توانست به یک ملودرام اجتماعی تمام عیار بدل شود اما به‌دلیل تأثرپذیری از ادبیات و اندازه نگه داشتن فیلمساز در تجلی عواطف، کمتر درگیر قواعد این ژانر می‌شود. از این رو فیلم گرچه در راستای ستایش مقام مادر است اما مرثیه خوانی رنج مادرانه نیست که بخواهد برای دیده شدن خود از مخاطب اشک بگیرد. فیلم را می‌توان از جنس فیلم‌های هنر و تجربه‌ای دانست که البته مخاطبان عام تری دارد. اگر در اینجا مادر را قهرمان قصه بدانیم که باید با ضدقهرمان‌های قصه ، که بیش از همه پسر خودش است، بجنگد. مادری که در عین مهربانی با پسرانش بر سر مهر نیست یا در برابر آنها بواسطه مهر مادرانه دچار ضعف و انفعال نمی‌شود فارغ از اینکه در این نبرد حق با کدام طرف باشد.

■ **منصور**؛ قهرمان ارتش

منصور یک فیلم پرتره از بخشی از زندگی شهید منصور ستاری فرمانده نیروی هوایی است و تجربه ساخت فیلم اول سیاوش سرمدی. فیلمسازی که از مطبوعات آغاز کرد و چند مستند هم ساخت. رگه‌هایی از این نگاه مستندگونه در فیلم را می‌توان ردیابی کرد. جالب اینکه قرار بود ابتدا مستندی درباره شهید منصور ستاری بسازد اما به‌دلیل فقدان منابع و نیاز به باسازی صحنه‌ها تصمیم می‌گیرد آن را در قالب داستانی و فیلم سینمایی ارائه کند. «منصور» چنان که از نام و قصه‌اش پیداست یک فیلم شخصیت محور است که قصه یک شخصیت واقعی را به تصویر می‌کشد و فارغ از خوب یا بد بودن فیلم همین که به سراغ ارتش و یکی از شخصیت‌های ارتشی رفته قابل توجه است و البته با یک بازی خوب از محسن قصابیان در نقش منصور ستاری و چهره‌پردازی حرفه‌ای که شباهت زیادی با شخصیت اصلی پیدا کرده. فیلم به سراغ همه فرازهای زندگی او رفته و یک فیلم زندگینامه‌ای به معنای متعارفش نیست. فیلم شهید ستاری را در دوران جنگ دنبال می‌کند و تلاش‌هایی که در زمینه احیا و توسعه نیروی هوایی کشور داشته و موانع متعددی که با آنها روبه‌رو شده. فیلمی که فارغ از نسبتش با قهرمان قصه، صنعت هواپیماسازی و چالش‌های آن در ایران را هم به نوعی به نمایش می‌گذارد که این بخش‌ها را می‌توان به سویه مستند فیلم هم نسبت داد. فیلم قصه ملتهبی دارد اما روایت و حس و حال شورانگیزی ایجاد نمی‌کند. نیمه اول آن خیلی کند و کم حادثه پیش می‌رود و شدت دیالوگ محور است؛ یا مثلاً نسبت گناتی بین ستاری و همسرش با بازی لیدنا کیتی باورپذیر نیست و بیشتر نسبت پدر و دختری به نظر می‌رسد. با این حال قهرمانی کنشگر دارد که مخاطب نسبت به آن سمپاتی پیدا می‌کند و فارغ از نگاه سیاسی یا ایدئولوژیک فیلمساز به



قهرمانش از حیث سینمایی می‌تواند شمایلی قهرمان خود را قدرتمند به تصویر بکشد. فیلم سعی می‌کند بخشی از مشکلات نیروی هوایی در تأمین و تعمیر هواپیماهای جنگنده را نشان دهد و شاید از این حیث فیلم متفاوتی در سینمای جنگ باشد. گرچه در ظاهر شاهد نگاه مستقیم سیاسی فیلم به سوزه نیستیم و فیلم مدعی پرداخت به یک موضوع ملی است اما تمایلات سیاسی خود را بویژه در نسبت با دولت وقت لو می‌دهد و این شاید پاشنه آشیل فیلم باشد که البته مخاطب عام متوجه آن نشود. منصور قهرمان خود را اغلب در جمع و درگیر مسئولیت‌های خود نشان می‌دهد و کمتر به خلوت و فردیت او می‌پردازد به همین دلیل چند صحنه محدود مربوط به ارتباط او با همسرش برای مخاطب جذاب است و حتی به‌عنوان یک تنفس کوتاه در فرآیند تعریف داستان محسوب می‌شود. فیلم لحنی افشاگرانه هم دارد و تلاش می‌کند بخشی از واقعیت ناگفته یا کمتر پرداخته شده درباره مدیریت جنگ را به هم تصویر بکشد. وقتی فیلمی شخصیت محور بویژه درباره یک شخصیت تاریخ معاصر و مربوط به انقلاب ساخته می‌شود وجود یک نهاد نظامی به‌عنوان پشتیبان و سازنده آن باعث می‌شود که اعتماد مخاطب به تصویرسازی از سوزه بنا اعتماد کمتری مواجه شود و هر فیلمی از مؤسسه اوج دقیقاً از همین نقطه مورد نقد قرار می‌گیرد. کاش این فیلم را خود نیروی هوایی می‌ساخت.

یک مسیر برای او مشخص می‌کنیم. وقتی آن بچه این کارها را انجام می‌دهد، به این امید است که مسیر برایش هموار شود. ولی متأسفانه اکنون به این صورت نیست. اگر شما بروید و تمام تلاش خود را هم انجام دهید، در بحث تولید فیلم و سرمایه‌گذاری در سینما با دنیای غربی مواجه می‌شوید. هیچوقت در زندگی بلد این کار نبوده‌ام که بدانم چطور برای یک فیلم پول پیدا کنم. بچه‌هایی که تمام زندگی خود را در سینما گذاشته‌اند دوست دارند خود سینما به آنها کمک کند ولی اکنون بسیاری از دوستانم هستند که سرمایه‌گذار پیدا نکرده و به همین دلیل نتوانستند فیلمشان را بسازند.

آنها نوجوانی و جوانی و زندگی خود را به سینما دادند، عمرشان را گذاشتند تا فیلمساز شوند و تمام مراحل را با تلاش خود طی کرده‌اند. پس باید مسیر برایشان هموار شود. ■ **دلیل اینکه این دوستان باوجود داشتن استعداد و فعالیت‌های سینمایی نتوانستند به عرصه فیلمسازی وارد شوند چیست؟**

این موضوع نیازمند یک کارشناسی و بحث است. ای کاش می‌شد آدم‌هایی مثل من و چند نفر دیگر جمع می‌شدیم و درباره این مسأله حرف می‌زدیم. به این موضوع باید از بالا نگاه شود. باید پرسید چگونه آدمی که در حال رفتن مسیر درست در این حرفه است، نمی‌تواند وارد شود؟ چگونه باید به این افراد کمک کرد تا مسیر برایشان هموارتر شود؟ یک فرد باید باشد و آن ۵ سالی که من به دنبال جذب سرمایه برای تولید فیلم بودم را از بالا نگاه و ارزیابی کند. البته من تنها نیستم و خیلی افراد دیگر در سینما هستند که با چنین مشکلی مواجه بوده و هستند.

این موضوع می‌تواند یک پرونده اساسی برای مجلات یا برنامه هفت باشد. این موضوع مسأله‌ای جدی است که باید به آن توجه کرد. چراکه سرخوردگی به وجود می‌آورد.

سینما در فیلم ما خیلی مهم است. هنوز مخاطب‌هایی هستند که با شور و حال سینمای ایران در دهه ۷۰ خاطره دارند. گیجگاه سعی کرده از دل آن فیلم‌ها قصه خود را روایت کند. ■ **شما پیش از این فیلمساز فیلم‌های کوتاه بودید و اکنون به گفته خودتان پس از ۵ سال دنبال سرمایه‌گشتن بالاخره اولین فیلم بلند خود را ساختید. ورود از سینمای کوتاه به سینمای بلند با چه چالش‌هایی همراه است؟ آیا صرف داشتن استعداد در زمینه فیلمسازی می‌تواند افراد را به سینمای پدنه وارد کند یا مسائل دیگری مطرح است؟**

علاوه بر ساخت آثار کوتاه، به‌عنوان دستیار کارگردان در سینما فعالیت‌های زیادی انجام داده‌ام. از سال ۸۳ با فیلم حکم آقای کیمیایی وارد سینمای ایران شدم و در آن فیلم در گروه کارگردانی بودم. آخرین فیلمی که در آن دستیار کارگردان بودم نیز فیلم «لانتوری» رضا درمیشیان بود. در این مسیر که دستبازی کردم و فیلم کوتاه ساختم، هیچوقت به این فکر نمی‌کردم که فیلم کوتاه می‌سازم برای این کارگردانی

وقتی ایده فیلمنامه «گیجگاه» در سرم بود و با ارسلان امیری مشغول نگارش آن بودیم، تمرکز بر این بود که اولاً قصه در فیلم روایت شود و ما بتوانیم یک فیلم قصه‌گو داشته باشیم. همچنین می‌خواستم نتیجه به صورتی باشد که یک خانواده پراحتی بتواند این فیلم را ببیند و قصه روی آنها تأثیر بگذارد.

درباره بحث سینمای اجتماعی نیز باید بگویم اگر نگاه اجتماعی به جامعه امروز را در فیلم بیان کردم، یک کمبود همیشه در جامعه و سیستم آموزشی برایم مطرح بود و می‌گفتم که در سال‌های پیش این مسأله وضعیت بهتری داشته است. به همین خاطر حس کردم قصه این فیلم مبنای خوبی است که می‌توان از طریق آن به رویکرد اجتماعی که امروز برایم مطرح است نیز از همان دریچه سینما نگاه کرد.

عادل تبریزی یکی از کارگردانان حاضر در سی‌ونهمین جشنواره فیلم فجر است که پیش از این چند فیلم کوتاه ساخته و در سمت دستیار کارگردان سینما فعالیت کرده است. «گیجگاه» اولین فیلم بلند تبریزی است که در آن بازیگران مطرحی همچون جمشید هاشم‌پور، حامد بهداد، باران کوثری به ایفای نقش پرداختند. به گفته تبریزی این فیلم فضای نوستالژیک دارد و داستانش در ۲۰ سال قبل می‌گذرد اما موضوعش همچنان موضوع روز است. درباره «گیجگاه» و شرایط تولید آن با عادل تبریزی به گفت‌وگو پرداختیم.

■ **باتوجه به توضیحاتی که پیش از این درباره داستان فیلم داده‌اید، آیا فکر می‌کنید برای حل مشکلات و چالش‌های امروز باید به عقب برگشت و برای تفهیم این موضوع داستان خود را در گذشته تصویر می‌کنید؟**

در فیلم مسأله‌ای است که خیلی به حال جامعه بخصوص بحث آموزشی مربوط بوده که اگر درباره آن توضیح بدهم داستان فیلم لو می‌رود. در این باره یک مثال می‌زنم. همیشه نگاه کردن به آلبوم عکس‌های گذشته فقط ما را به گذشته نمی‌برد. شاید نگاه کردن به آن آلبوم برای ما تلنگری باشد که حالی بهتر را به وجود آورد. البته برای اینکه چیزی را نسبت به حال خودمان پیدا کنیم و فقط مرور خاطرات مطرح نیست. نگاه کردن به جامعه امروز از طریق «گیجگاه» برایم همان شعاری است که برای فیلم انتخاب کردیم: «گیجگاه» فقط نوستالژیک

در فیلم‌های کوتاهی که پیش از این ساختم، این شانس را داشتم که سلیقه خودم را پیدا کنم و فهمیدم که علاقه‌مند به ساخت چه فیلم‌هایی هستم. مرز



عادل تبریزی در گفت‌وگو با «ایران» از «گیجگاه» گفته است

## حالی که دیگر نیست

حامد قریب  
خبرنگار